

نوع مقاله: پژوهشی

دولت و تحول‌پذیری "قدرت" از اجبارگرایی به سوی پذیرش رضایت مخاطبینی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۰۹/۰۴)

سید اصغر کیوان حسینی^۱

چکیده

در حوزه مطالعات دولت، معمولاً قدرت با شالوده اجبارگرایی مورد توجه قرار گرفته و نسبت به سازوکارهای جبرگرا اهتمام خاصی ابراز شده است. به عنوان شاخصی تأمل برانگیز، جستجو در خصوص مفهوم قدرت در اینترنت؛ چگونگی پیوند میان مقوله مزبور با دیگر مفاهیم جبرمحور چون سلطه، استیلا، فشار و زور را آشکار می‌نماید. در این نوشتار ضمن اشاره به پیامدهای الگوی محدودنگر یاد شده، هدف اصلی تأمل بر زمینه‌های بروز تغییر نگرشی نسبت به شالوده جبرگرای قدرت بوده و در این راستا سعی می‌شود که پیامدهای پافشاری بر مفهوم «پذیرش مخاطبینی» در چارچوب مطالعات قدرت مورد توجه و بررسی قرار گیرد. بر این پایه، اندیشه‌ورزی در مورد قدرت دولت بر محور مقوله رضایت؛ باعث شده که قدرت، مفهومی خوش‌ای و بیچیده تلقی شده و از ویژگی‌های «مطلوبیت هنجاری و کارکرد فرامادی»، «ماهیت ارتباطی»، «کارکردی یکپارچه‌ساز و بسط دهنده وفاق اجتماعی»، «الگوساز و

اولویت‌ساز فرهنگی"، "دارای ارتباط متقابل با دانش"، "حساس نسبت به استقلال و وابستگی متقابل" و "نافی اقتصادگرایی همراه با پذیرش مشروعیت سیستم اجتماعی" برخوردار شود. روش پژوهش توصیفی - توضیحی بوده و یافته اصلی اینکه تشریح چگونگی نقش‌آفرینی عنصر رضایت در مطالعات قدرت (دولت) می‌تواند زمینه‌ساز و مقدمه‌ای بر «تحول‌شناختی» در این عرصه محسوب گردد؛ تحولی تعیین کننده که دامنه اندیشه‌ورزی در باب نامرئی‌سازی یا نرم‌افزارگرایی در فضای سازوکارهای اجبارساز قدرت دولت را با افق جدیدی مواجه می‌نماید.

واژگان کلیدی: برداشت اجبارگرا به قدرت، برداشت رضایت‌محور به قدرت، جنبش‌شناختی گرامشی، جلوه‌های غیردموکراتیک قدرت، قدرت پسا فوکویبی.

مقدمه

قدرت یکی از مفاهیم کلیدی در سنت بزرگ اندیشه غربی در مورد پدیده‌های سیاسی بویژه دولت است. مفهوم مزبور به عنوان یکی از مفاهیم اصلی و ذاتی علم سیاست و (مطالعات اجتماعی)، فقط به شکل‌گیری دولت‌های مدرن مربوط نشده و به تعبیر اسکوتز در نخستین دوران زندگی بشر حتی در ابتدایی‌ترین قبایل نیز مشهود است (Vasquez, 2004: 35). این مفهوم همچنان بسیار مبهم بوده و سنجش و ارزیابی آن نیز امری دشوار و جایگزینی آن با مفهومی دیگر به نوعی غیرممکن می‌نماید؛ گزینه‌ای که از دید کاوشگران کلاسیک این معنا نیز دورنمانده بود (March, 1966: 39-40). نکته دیگر اینکه مقوله قدرت به عنوان یک امر سیاسی، از منظر آرا و نگرش‌های متفاوت که از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی گوناگونی برخوردارند؛ با تنوع گسترده‌ای در ابعاد تعاریف و ماهیت مواجه شده است. برخی قدرت را قابلیت "کنترل منابع" دانسته (نگاه ملکی) و برخی دیگر از منظر برداشتی علی، آن را در "کنترل دیگران" خلاصه کرده و نگاه سوم از بعد ساختاری به نهادها و مراکز می‌پردازند که برای افراد فرصت‌هایی را پدید آورده و یا آنان را در موضع قدرت قرار می‌دهد و در نهایت، قدرت به مثابه توانمندی دولت در جهت کنترل روابط اجتماعی مدنظر است که به توانایی گفتمان‌سازی و هنجارسازی و تولید دانش اشاره دارد (جمشیدی و شامیری، ۱۳۹۷: ۳۵-۳۴). از منظری دیگر، در حالی که متخصصان علوم سیاسی مفاهیم گوناگونی را با درجات مختلفی از اکتشاف و آگاهی مورد استفاده قرار می‌دهند، مفهوم قدرت در بین نظریه‌پردازان سیاسی هنوز محل بحث است. بسیاری از محققان با قدرت به عنوان یک نوعی تملک (دولتی) رفتار می‌کنند (به عنوان مثال لوکز، ۲۰۰۵: ۲۰۱۵). حال آنکه دیگران بر ابعاد رابطه‌ای آن تاکید دارند (به عنوان مثال دال ۱۹۵۷، بکراک و بارتز ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳) و دیگران قدرت را بر مبنای بازیگران درگیر در آن

تیین می‌کنند (مانند فوکو ۱۹۹۱). با وجود تنوع برداشتی یاد شده، نمی‌توان از این مهم غافل بود که بیش از هر چیز قدرت به روابط انسانی متکی است، پیش شرطی که اهمیت تمرکز بر چگونگی تحول وجه اجبارگرایی قدرت به سمت بعد رضایت مخاطبینی آن را پیش می‌کشد؛ دگرگونی که بیش از هر عاملی از جنبش شناختی گرامشی تأثیر پذیرفت. به عبارت دیگر، چگونگی «تغییر پارادایمی» ادبیات قدرت از نگرش اجبارگرایانه به سوی برداشت پذیرش‌محور، زمینه نگرش چندوجهی به قدرت را فراهم کرده و دورنمای گسترده‌ای را برای فهم کاربست این مقوله در حوزه مطالعات سیاسی و اجتماعی معطوف به دولت فراهم می‌آورد. آگاهی از چگونگی این نوع تحول‌پذیری و نیز تبیین آثار و پیامدهای آن بر ابعاد تحلیلی قدرت، هدف اصلی این نوشتار را شکل داده است. بر این پایه، پرسش محوری عبارتست از اینکه: در حوزه مطالعات دولت، مؤلفه‌های پذیرش و رضایت چگونه بر اندیشه‌ورزی در باب قدرت تأثیر گذار بوده است؟ در پاسخ فرضیه اصلی اینکه: اندیشه‌ورزی در مورد قدرت دولت بر محور مقوله رضایت و پذیرش مخاطبینی، باعث شده که قدرت مفهومی خوشه‌ای و پیچیده تلقی شده و از ویژگی‌های "مطلوبیت هنجاری و کارکرد فرامادی"، "ماهیت ارتباطی"، "کارکردی یکپارچه‌ساز و بسط دهنده وفاق اجتماعی"، "الگوساز فرهنگی و اولویت‌ساز"، "دارای ارتباط متقابل با دانش"، "حساس نسبت به استقلال و وابستگی متقابل" و "نافی اقتصادگرایی همراه با پذیرش مشروعیت سیستم اجتماعی" برخوردار شود. روش تحقیق مورد نظر توصیفی - توضیحی است. بر این پایه، نگرش اجبارگرا به قدرت و مهمترین ویژگی‌های آن توصیف شده و در ادامه، عوامل مؤثر بر بروز و تقویت برداشت مبتنی بر پذیرش مخاطب توضیح داده شده و پیامدهای نگرش مزبور بر حوزه اندیشه‌ورزی قدرت مورد بحث قرار خواهد گرفت.



پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام شده در حوزه اندیشه‌ورزی قدرت در عرصه مطالعات سیاسی و اجتماعی از بعد محتوایی به سه دسته کلی قابل تقسیم است:

منابعی که به سیر تحول در آرای معطوف به قدرت می‌پردازند

این طیف از منابع به طور خاص بر روند دگرگونی در ادبیات قدرت در حوزه سیاسی و اجتماعی پرداخته و سعی دارند که دیدگاه‌های مربوطه را طبقه‌بندی نمایند. در این میان تنها به اشاراتی در خصوص وجه عاملیتی و اجبارگرایی برخی (چون هابز) یا ویژگی پذیرش‌محور برخی دیگر (چون فوکو) بسنده شده است. در این خصوص کتاب «چارچوب‌های قدرت» از یک سو بر خطوط اصلی بحث در جهان انگلیسی‌زبان بویژه نظریه‌پردازان متأخر در باب قدرت تأکید داشته و از سوی دیگر به مشکلات موجود در تحلیل این مقوله در کنار ارائه مدلی ظریف برای حل آنها توجه دارد (کگل، ۱۳۸۳). کتاب «سوژه، قدرت و سیاست» نیز که از معدود تألیف داخلی در باب قدرت است؛ بعد از پرداختن به ابعاد مفهومی قدرت، نگرش‌های مدرن و پست‌مدرن در این خصوص را بیان می‌دارد (نظری، ۱۳۹۱). جهت‌گیری یاد شده در مقاله "تفکر در باره قدرت" (Berenskoetter, 2007) نیز مشاهده می‌شود.

منابع متمرکز بر پیوند بخشی میان برداشت‌های سیاسی - اجتماعی از قدرت دولت (در سطح ملی) با نگرش‌های معطوف به قدرت در عرصه سیاست بین الملل

طیف دیگری از منابع وجود دارند که به اندیشه‌ورزی قدرت در حوزه سیاسی - اجتماعی به عنوان بستر اصلی تولید ادبیات قدرت‌محور در حوزه مطالعات بین المللی می‌نگرند. بر این پایه، استدلال می‌گردد که نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل وابسته و پاگرفته در نظریه‌های علوم اجتماعی بوده و برای فهم دقیق آرای



معطوف به موضوعاتی چون قدرت (در سیاست بین‌الملل) نیز باید از درک دیدگاه‌های اندیشمندانی چون دال، لوکس و پارسونز آغاز کرد. منطقی یاد شده در آثاری چون کتاب "آینده قدرت" (نای، ۱۳۹۳) و مقاله "قدرت و روابط بین‌الملل" (Baldwin, 2013) قابل مشاهده است. نای در دومین فصل کتاب یاد شده در چارچوب ارائه برداشت‌هایی جدید از سه تصویر لوکس، زمینه را برای ورود به ادبیات قدرت (سخت و نرم) در روابط بین‌الملل فراهم ساخته و بالدوین نیز بر مبنای نقد نگرش "قدرت به مثابه منابع" که ریشه در آرای مورگنتاو دارد؛ می‌کوشد که دیدگاه معطوف به "قدرت رابطه‌ای" (Relational Power) را تشریح نماید و نقاط قوت آن را در مقایسه با نظرات تک‌بعدی و سطحی‌نگر مربوط به قدرت اثبات کند.

آثار متمرکز بر نگرش اسلامی به قدرت دولت

در این مورد می‌توان به مقاله "الگوی مذاکره در سیره نبوی" (گوهری مقدم و کیانی مقدم، ۱۳۹۸) توجه کرد که به واکاوی جایگاه منابع قدرت در دیپلماسی پیامبر اسلام (ص) پرداخته و می‌کوشد رویکرد چندبعدی ایشان بر محور بهره‌گیری توأمان از منابع سخت و نرم قدرت را مورد تأکید قرار دهد. با مطالعه ادبیات پیشینه، این نکته روشن می‌شود که سوگیری تحلیلی این نوشتار که بر چگونگی تحول‌پذیری ادبیات قدرت بر محور دو مقوله "جبر و پذیرش" تمرکز یافته؛ از نوعی نوآوری بویژه در میان منابع فارسی برخوردار است. به عبارت دیگر، می‌توان وجه نوآورانه نوشتار را در محورهای زیر مشاهده نمود:

- معرفی عوامل و زمینه‌های مؤثر بر طرح و تبیین نگرش مبتنی بر پذیرش مخاطبینی به قدرت؛
- تشریح پیامدهای حاصل از تمرکز بر عنصر رضایت بر نظریه‌های سیاسی و اجتماعی معطوف به قدرت؛

دولت و تحول‌پذیری "قدرت" از اجبارگرایی به... ۷

- آشناسازی کارشناسان و دانشجویان حوزه‌های علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و روابط بین‌الملل، با نگرشی ابتکاری در حوزه مطالعاتی قدرت که می‌تواند نقطه شروع یا برگی کم‌بار در مسیر تولید ادبیات بومی در این زمینه محسوب گردد.

کلیاتی در باب قدرت: پیچیدگی و گستردگی مفهومی

بدون تردید قدرت نیز مانند امنیت از جمله مقوله‌های محوری در حوزه مطالعات دولت است که از ابتدای هویت‌یابی در چارچوب نظم مطالعاتی، با تحولات محتوایی گسترده‌ای مواجه شده است. به عبارت دیگر، هر چند می‌توان ردپای ایده‌پردازی در باب قدرت را از یونان باستان شناسایی نمود؛ اما دامنه نگرش آنتیان باستان بسیار محدود و فارغ از روش‌شناسی لازم بود و حداکثر تفاوت‌گذاری میان قدرت مشروع و نامشروع از منظر تضاد موجود میان "قدرت برخاسته از قانون" (Nomos) و "قدرت برخاسته از فرد خاص" (Hubris) را مدنظر داشتند. در این مورد می‌توان به تقسیم‌بندی ارسطو (به عنوان اولین دانشمند دارای نگاه تجربی به علم سیاست) از دولت‌ها اشاره داشت که تنها بر اساس مبنا و مرکزیت قدرت معنا می‌یافت (Haugaard and Stewart, 2009: 1-2). تولد گفتمان تجددگرایی و انسان‌متمدن از اوایل قرن شانزدهم نیز جستجو در باب قدرت را با تحولی بنیادین مواجه ساخت. به عبارت دیگر، استیلای فراگفتمان انسان‌گرایی و عقلانیت‌ابزاری بر الگوی مفهومی - تحلیلی قدرت، دورنمایی از دنیایی - انسانی شدن این مقوله را ترسیم می‌کرد.

نکته بعد اینکه تعاریف قدرت همواره با سطوح متفاوتی از برداشت‌های گمراه‌کننده (مانند برداشت انرژی‌محور راسل - ۱۹۳۸) ساده‌سازی شده، پیچیده و ابهام‌افزا همراه بوده است. چنانکه هابز در کتاب لویاتان بر برداشتی ساده از قدرت یعنی "وسایل موجود فرد برای کسب منافع معلومی در آینده" تاکید

دارد؛ گیدنز "توانایی تبدیل" را گسترده‌ترین معنای قدرت می‌داند؛ راسل از "پدید آوردن آثار مطلوب" سخن می‌گوید و وبر بر "توانایی اعمال اراده خود در یک رابطه اجتماعی معین به‌رغم مخالفت دیگران (صرف‌نظر از چیستی مبنای توانایی) تأکید داشت (جمشیدی و شامیری، ۱۳۹۷: ۳۴). به این ترتیب، هر چند نمی‌توان قدرت را به عنوان واقعیتی اجتماعی انکار نمود اما در عین حال، شناخت علمی آن همراه با پرهیز از مصادره به مطلوب‌سازی و یا عامیانه‌گرایی بسیار دشوار است. این وضعیت یادآور استدلالی است که گوزینی در باب رابطه میان قدرت و نظریه (در حوزه روابط بین‌الملل) مطرح کرد که "وابستگی قدرت به نظریه نشانگر آن است که مفهوم واحدی از قدرت وجود ندارد که بتوان برای هر بحثی و تحقیقی در این مورد بکار برد" (Guzzini, 1993: 446). در واقع، همین برداشت‌های متفاوت از قدرت، ماهیت، منشا، اهمیت و عملکرد آن است که تفاوت نگاه به آن در حوزه مطالعات دولت را تشدید کرده و متأخرین را به سوی تأکید بر تفاسیر و تعبیری از قدرت چون: "چند بعدی (Multi-Dimensional)"، "مجادله برانگیز" (Contestible) "برخوردار از ماهیتی زمینه‌پرورده" (Context-Dependent))، "متأثر از گفتمان‌های گوناگون"، "دالّ متعالی" (Master Signifier) در نظام‌های معنادار سوق داده است. در این زمینه، ویژگی "میان رشته‌ای" (Interdisciplinary) به این مهم اشاره دارد که مباحث مربوطه در دامنه‌ای از علوم طبیعی تا اجتماعی گسترش یافته و حتی رنگین‌کمانی از مضامین فلسفه سیاسی تا جامعه‌شناسی سیاسی را نیز شامل می‌شود. در خصوص عوامل و زمینه‌هایی که دشواری‌های مفهوم قدرت را تشدید می‌کند، می‌توان به موارد زیر توجه داشت:

- چگونگی ابهام‌زدایی از مؤلفه‌هایی چون «مرجع و مصدر اعمال قدرت»، «قلمرو قدرت»، «منبع قدرت» و «آثار قدرت»: با تمرکز بر نقش کنشگر یا کارگزار خاص چون دولت (رضوی، ۱۳۵۴: ۷۶). ناگفته نماند که ابهام‌های

دولت و تحول‌پذیری "قدرت" از اجبارگرایی به... ۹

مزبور در برداشت‌های اخیر فلسفی از قدرت سیاسی نیز مشاهده می‌شود (Morris, 2002: 25-27).

- وجود ابهام در ایجاد ارتباط میان رفتار و انگیزه: تمایل رفتارگرایی به سوی تمرکز بر "نتایج پس از اقدام" (Ex Post) بوده، نه آنچه که قبل از کنش یعنی مورد "مورد انتظار" (Ex ante) رخ می‌دهد. دوگانه‌اندیشی مزبور به دو برداشت کلی از قدرت منجر شده؛ ۱- قدرت مبتنی بر رفتار (قدرت رابطه‌ای) و ۲- قدرت مبتنی بر منابع (نای، ۱۳۹۳: ۲۹-۲۷).

- ضرورت تفکیک میان ابعاد قدرت رابطه‌ای: امر به تغییر (Commanding Change)، کنترل برنامه‌ها (Controlling Agendas) و تعیین اولویت‌ها (Establishing Preferences) (نای، ۱۳۹۳: ۲۹).

- طیف‌بندی برداشت‌های قدرت‌محور در قالب ابزاری، علی و درونی (ذهنی) (کگل، ۱۳۸۳: ۱۰-۹ و ۳۹).

- تفکیک میان برداشت تجربی و برداشت هنجاری از قدرت: ویژگی‌های تجربی قدرت (Power's Emperical Character) (ابعاد و وجوه گوناگون قدرت در حوزه دانش اجتماعی) بیشتر مورد توجه علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی قرار داشته و نگاه به قدرت از منظر هنجاری (Normative) از سوی اندیشمندان فلسفه سیاسی و اندیشه سیاسی مورد تاکید است (Haugaard and Stewart, 2009: 1-2).

۲. عوامل مؤثر بر دگرگونی وجه اجبارگرایی قدرت دولت به برداشت مبتنی بر رضایت مخاطبینی

از هابز تا فوکو، فلاسفه و نظریه‌پردازان اجتماعی همیشه «قدرت» را با شرایط انسانی در هم پیچیده‌اند؛ با این حال، مرز تحلیلی میان برداشت از قدرت بر مبنای حکم قرار یافته بر زور که می‌تواند متضمن "حاصل جمع جبری صفر" (Zero-Sum) نیز باشد و برداشت یا حکم مبتنی بر اجماع و همکاری

داوطلبانه (قدرت به مثابه امری ارتباطی)، بشدت حساس و طالب موشکافی است. در این مورد می‌توان به برداشت وبری (۱۹۷۶) از قدرت دولت توجه کرد که به‌رغم تمرکز بر چگونگی ارتباطیایی میان قدرت و مقوله‌هایی چون «رابطه اجتماعی»، «نظام مشترک ارزش‌ها» (به عنوان بستر معنایی رابطه قدرت) و وجه احساسی «رابطه کاریزماتیک»، کماکان اهمیت‌یابی نگرش رابطه‌ای به قدرت (قدرت به) در چارچوب تحلیلی وی از سوی برخی تحلیلگران مورد تردید قرار گرفته است (Berenskoetter, 2007). با توجه به چالش یاد شده، منطقی می‌نماید در ابتدا عوامل و زمینه‌هایی که به تقویت نگرش مبتنی بر پذیرش مخاطبینی به قدرت منجر شد، بررسی شده و در ادامه به پیامدهای این نوع برداشت (در مقایسه با برداشت اجبارگرا) توجه شود.

الف - عوامل مؤثر بر بسط مفهومی قدرت

تقدس‌زدایی از قدرت

هابز به عنوان "مقنن قدرت" (Bauman, 1987) از نقشی دو سویه در روند تحول مقوله مزبور برخوردار است. از یک سو در راستای ابتکار بدن بر محور آشکارشدگی مقوله قدرت و واگذاری آن همراه با ویژگی‌های مطلق، دائمی و عالی به حکومت (سلیمی، ۱۳۹۴: ۳۲-۳۷)، می‌توان از رویکرد عاملیتی یا اجبارگرایی وی به قدرت سخن گفت. برای هابز قرارداد اجتماعی به‌معنای دادن حق کاربرد زور بعنوان حقی همیشگی و برگشت‌ناپذیر به دولت به عنوان قدرت مطلق مرکزی است. بر این اساس، جامعه بوسیله بازیگر واحد سیاسی (دولت) به محصولی معماری شده تبدیل گشته و حمایت نهایی از قدرت به خشونت و ظرفیت اجبارسازی تبدیل می‌شود که انحصار آن نیز در دستان اقتدار مرکزی است (Haugaard and Stewart, 2009: 2). از سوی دیگر، ماکیاوول و هابز را باید نخستین اندیشمندانی دانست که بر مسیر «تقدس‌زدایی»

دولت و تحول‌پذیری "قدرت" از اجبارگرایی به... ۱۱

از قدرت گام نهادند. اولی در جایگاه اولین فیلسوف فرامدرنیست ماقبل مدرنیسم، از طریق ترجیح مقولات انضمامی (سازمان، استراتژی، طبیعت عارضی اقدام، ...) بر مسائل انتزاعی، تئوریزه قدرت بر پایانه‌ای غیراخلاقی را پیش کشید و دومی با تکیه بر مقولاتی نظیر علیت (Causality) (وجود منبعی در پس هر عمل) عاملیت (Agency)، شفافیت (Transparency)، مرکزیت (Centrality) علم و شاه به مثابه موجد ریشه‌های اقتدارگونه عمل، قابلیت ارائه شونددگی (Representability)، اصطلاحات مکانیکی، نقش قانونگذار، اسطوره جامعه‌سیاسی؛ کوشید که قدرت را بر پایانه‌ای اخلاقی و مبتنی بر شناسایی مشروع ابتناء سازد (م.ک: کگل، ۱۳۸۳: ۱۰-۱۱ و، Lloyd 2013). به این ترتیب، بازنمایی‌های یاد شده به‌رغم پافشاری بر باورهای تک‌بعدی و رفتارگرایانه نسبت به قدرت، زمینه توسعه این مفهوم و نیز امکان نقد آن را نیز فراهم نمود و آن را از حالت مفهومی مقدس و غیرقابل نقد خارج کرد. ویژگی یاد شده باعث گردید که برخی ردپای اثربخشی‌ها بر حوزه اندیشه‌ورزی قدرت را تا مقطع زمانی رابرت دال (دهه ۱۹۵۰ دانسته، Ball 1976: 189-214)؛ و حتی کسانی دیگر دامنه آن را تا دهه ۱۹۷۰ پیش برده و از «روایت هابز تا لوکس (۱۹۷۴)» به عنوان عنصر محوری در فهم دوره مدرن از قدرت سخن گفته‌اند (کگل، ۱۳۸۳: ۴۸). برخی دیگر مدعی‌اند که وی را باید چونان مجرای ارتباط بخش دانست که «تجربه مشترک جهان‌محور» قرن هفدهمی را به برداشت مدرن از قدرت (در حکم رابطه‌ای علی) در دهه‌های اخیر پیوند می‌زند (Lloyd, 2013).

پافشاری بر ویژگی شباهت یا همانندی خانوادگی

برداشت زبان‌شناسه ویتگنشتاین در مسیر ابهام‌زدایی از همسان - اختلاف‌پذیری قدرت در ارائه تبیین نوآورانه از آن سهم داشته است. در این خصوص وی بر مفهوم «شباهت یا همانندی خانوادگی (Family Resemblances) پافشاری



داشته و بیان می‌دارد که قدرت و سایر مفاهیم و شاخصه‌های مرتبط با آن می‌بایست بصورت موازی و در واقع "خوشه‌ای" مورد بررسی قرار گیرند و در این میان معیار اصلی سازماندهی (خوشه‌ای) نه ویژگی‌های متداخل و هم‌پوشانی کننده، بلکه "جوهره مشترک" (یعنی قدرت) است. بر این پایه، الگوی مزبور از دوباره‌کاری و موازی‌کاری جلوگیری کرده، حدود و ثغور مفهوم را تعیین نموده و به شفاف‌سازی و مرزبندی میان مفاهیم منجر می‌شود. در عین حال وینگشتاین تاکید دارد که در کنار منابع و مفاهیم مادی، بر شاخصه‌های ارزشی و هنجاری قدرت نیز باید تمرکز شود (Haugaard and Clegg, 2009: 4).

وجود هم‌پیوندی میان قدرت، رقابت و مشروعیت

«رقابت» و «مشروعیت» را می‌توان از مهمترین شاخصه‌های بسط دهنده مفهوم قدرت دانست؛ عناصری که در فهم آن و نیز در ابهام‌زدایی از این مفهوم نقش مهمی دارند. به طور منطقی، در بحث رقابت؛ منابع و اهداف دو مقوله‌ای هستند که برای شناخت الگوی رفتاری بازیگر رقیب قابل توجه‌اند. در این میان، اعمال قید مادی یا هنجاری، روند تحلیل فرایند اعمال قدرت را با پرسش‌های جدیدی روبرو ساخته؛ به این صورت که رقابت مادی‌گرا و رقابت هنجارگرا را از هم تفکیک می‌نماید. در باب مشروعیت، بحث از حساسیت بیشتری برخوردار می‌شود؛ بویژه از بعد تحولاتی که در حوزه «سوداگری مشروعیت» رخ داده از جمله اینکه مشروعیت قدرت از چه منبعی اخذ شده و بر اساس چه فرآیندی می‌توان این مشروعیت را مورد ارزیابی قرار داد؟ در اینجا برخی از اندیشمندان بر نهادهای سازنده قدرت (دولت) و عملکرد آنها تاکید دارند، بدین معنا که عملکرد نهادهای مزبور در یک روند رقابتی می‌تواند مبنای مشروعیت یا عدم مشروعیت را تعیین نماید. در این ارتباط، بیش از منبع قدرت، عملکرد و ساختار آن اهمیت دارد. از این زاویه حساسیت نیچه که

دولت و تحول‌پذیری "قدرت" از اجبارگرایی به... ۱۳

تیین واقعیت و اخلاق را پیش‌شرط مشروعیت قدرت می‌دانست؛ برداشت وبر در مورد قدرت مشروع و نامشروع که در ارتباط با تهدید و خشونت معنا می‌یافت و یا ملاحظات آرمانگرایانه پارسونز در باب قدرت مشروع، قابل توجه است (Haugaard and Stewart, 2009: 3).

تأکید بر سازوکار ترجمه به عنوان زمینه‌ای برای "افزایش ظرفیت تطابق و سازگاری" ادبیات غرب محور قدرت با ویژگی‌های بومی مخاطب یکی از ویژگی‌های مطالعات سیاسی و اجتماعی بویژه آنچه که به حوزه‌های امنیت و قدرت مربوط می‌شود، ریشه‌داری مباحث در ادبیات غرب‌گرا است. این نوع برداشت در چارچوب مباحث مفهومی و تحلیلی "مطالعات امنیتی"، در قالب "ادبیات قوم‌محور امنیت" مورد توجه و نقد اندیشمندان غربی چون بوزان نیز قرار گرفته است (کیوان حسینی، ۱۳۹۲: ۱۸). بر این پایه، به نظر می‌رسد موج فزاینده ترجمه‌آثاری که در باب قدرت از سوی نویسندگان غربی خاصه انگلیسی‌زبان نگاشته شده، در جهت افزایش میزان مطابقت یا حداقل تقریب نگرش‌های غربی با غیرغربی بسیار مؤثر بوده است. بر این اساس، اندیشمندان علوم مختلف اجتماعی از فرصت مناسب برای آشنایی و بکارگیری دستاوردهای تحقیقاتی دیگران برخوردار شده که همین امر توانست از محجور ماندن بخشی از پژوهش‌های حوزه قدرت در علوم اجتماعی جلوگیری کند.

ب - برداشت رضایت‌محور به قدرت به مثابه جنبشی‌شناختی

برداشت مبتنی بر وفاق و رضایت از قدرت (دولت) که رضایت مخاطبینی و نوعی حس مشترک با عملکردی نظام‌مند را در دستور کار دارد، در مقایسه با برداشت عاملیت‌محور و اجبارگرا از قدرت از قابلیت‌شناختی بالاتری برخوردار می‌شود. بر این مبنای شایسته است که ابتدا به مهمترین ویژگی‌های نگرش جبر‌محور توجه شود:

قدرت به مثابه رابطه‌ای ساختاری و دارای موجودیتی مستقل از اراده و نیت

افراد ویژگی مزبور مثلا در تحلیل مارکسیستی به سوی برداشتی از قدرت سوق یافته که نه نتیجه تعاملات رفتاری و نه حاصل واقعیت‌های هنجاری و نمادین است بلکه به مادیت و عینیتی مزین است که ریشه در نقش‌ها، قواعد، مراجعات، موقعیت‌ها و روابط ساختاری دارد. در همین ارتباط، وبر ضمن پافشاری بر سلطه بعنوان مبنای قدرت (دولت)، آن را از دو منظر «تجمع منافع با تکیه بر دارایی و مالکیت اقتصادی» و «آمریت و اقتدار» تعریف می‌کند. گیدنز نیز فرایند اعمال قدرت را در دو گام می‌بیند: ۱- نمایش قابلیت بازیگر برای دخالت در سلسله حوادث در جهت تغییر روند آن و ۲- قابلیت تأمین و پاسداشت نتایجی که تحقق آن منوط به عاملیت دیگران است (کلگ، ۱۳۸۳: ۱۶-۱۲).

تمرکز بر قدرت به مثابه نظام تصمیم‌سازی اقلیت بر اکثریت

نمونه دیگری از رویکرد اجبارساز به قدرت را در نزد نظریه‌پردازانی می‌توان یافت که از این مقوله در چارچوب مبحث «تسلط خواص بر عوام» (بویژه در صحنه دولت) بهره برده‌اند. در این مورد آرای لاسول و میلز راهگشاست. لاسول (۱۹۵۰) قدرت را مترادف با تصمیم‌گیری می‌داند و تصمیم‌گیری نیز مهار و توزیع طیفی از ارزش‌ها در داخل گروه است. بر این پایه، گستره جلوه‌گری قدرت را باید در اراده آنانی پی‌جویی کرد که به امید دستیابی به یک یا چند ارزش یا از ترس از دست دادن آن از اراده تصمیم‌گیرنده اطاعت می‌نمایند؛ پس اعمال قدرت چیزی جز «اجبار» به اطاعت نیست. رابرت میلز به عنوان نویسنده‌ای وابسته به طیف نخبه‌گرایان رادیکال (Radical Elitists) در دهه ۱۹۵۰، «خواص» را به عنوان گروهی به طور نسبی منسجم و همگون مبنای تحلیل پدیده قدرت دانسته؛ خواصی که بواسطه جایگاه برجسته و تأثیرگذاری که در نهادهای سیاسی، نظامی و اقتصادی یافته‌اند (مجمع‌های نظامی - صنعتی) (Military - Industrial Complexes)، می‌توانند بر کلیت نظام

دولت و تحول‌پذیری "قدرت" از اجبارگرایی به... ۱۵

اجتماعی (حتی عرصه تصمیم‌سازی خارجی) استیلا یافته و در عین حال، مقاومت‌های شکل گرفته در مسیر اعمال اراده خویش را در هم می‌شکنند. بر این پایه، مبارزه در مسیر کسب قدرت؛ شالوده سیاست را تشکیل داده و حتی در مواقع ضروری از تکیه بر خشونت نیز ابائی ندارد. به این ترتیب، هر چند «زور» به عنوان منبع قدرت به فصل مشترک آرای لاسول و میلز تبدیل شده و برداشتی اجبارگرا بر محور رابطه فرمانروایی - فرمانبرداری را پیش می‌کشد؛ اما میلز نوعی عاملیت‌گرایی توطئه‌ای (Conspiracy) را مدنظر دارد که در عین حال از سازوکارهای سازمانی برای تحقق اهداف خویش سود می‌برد (رضوی، ۱۳۵۴: ۷۸). در این زمینه، برخی دیگر مدعی‌اند که مشخصه محدودتر قدرت به عنوان «پدیده‌ای قهری» که لاسول و کاپلان (۱۹۵۰) مطرح می‌کردند، متضمن منافع متضاد بوده و آن را به عنوان منازعه‌ای تعریف می‌کند که در «اعمال قابل مشاهده» یعنی در مشارکت «الف» در ساختن سیاستی که بر ارزش‌های «ب» تاثیر بگذارد، آشکار می‌شود. آنها با تاکید بر اینکه ابزارهای «بسیار و متنوعی» ممکن است امکان چنین کنترلی را بدهند، تاکید و بر اهمیت «محتوا» برای درک قدرت را دنبال کرده و عنوان می‌کنند تحلیلگران باید «وزن» (میزان مشارکت در تصمیم)، «حوزه» (ارزش‌های شکل گرفته) و «قلمرو» قدرت (اشخاص خاصی که شامل می‌شوند) را در نظر گیرند (Berenskoetter, 2007: 6).

نگرش ابزاری به الگوی تعامل میان قدرت و فرهنگ

نکته مهم اینکه رویکرد اجبارگرا نسبت به قدرت در چارچوب «ارتباط‌بخشی میان قدرت و فرهنگ» نیز مورد توجه و استفاده عملی قرار گرفته است. در این مورد برای مفهوم‌سازی قدرت سیاسی از نظریه فرهنگی بهره برده تا در نهایت زمینه برای تحقق رفتار جمعی مبتنی بر تابعیت از قوانین شکل گیرد. بر این پایه، در شرایط وجود عدم تفاهم و باور جمعی میان نظریه‌پردازان سیاسی در

مورد چیستی قدرت، نظریه فرهنگی به آنها کمک می‌کند که تعیین کنیم چگونه فرهنگ (به عنوان الگوی روابط اجتماعی و مجموعه‌ای از ارزش‌ها، اعتقادات و ترجیحات) قدرت را به عنوان «دارایی و مایملک» به وجود آورده و در عین حال به برداشت‌های افراد یا خودفهمی‌های بازیگران و توانایی‌های آنها در روابط قدرت شکل داده است. به این ترتیب، نظریه مزبور به شناسایی شرایط فرهنگی که بر پایه آن قدرت می‌تواند به عنوان زور و خشونت آشکار گردد، کمک می‌کند. در چارچوب این نوع الگوسازی، روابط قدرت و مبانی فرهنگی به طور متقابل سازنده و حمایتگر هستند؛ وضعیتی که مهمترین مصداق عملی آن را در روند شکل‌گیری «ائتلاف‌های فرهنگی» مشاهده کرد که به شکل‌گیری احزاب سیاسی در جامعه‌ای چون آمریکا کمک کرده و بر مبنای آن بستر فرهنگی لازم برای تحلیل روابط قدرت ریاست جمهوری فراهم می‌شود (Favre, Swedlow and Verweij, 2019).

در مقابل برداشت اجبارگرا، برداشت مبتنی بر رضایت مخاطبینی است که در طول دهه‌های گذشته ادبیات علوم اجتماعی و بویژه مطالعات دولت در حوزه قدرت را متأثر ساخته و به ویژگی‌های خاصی نیز دلالت دارد که مهمترین آن عبارتند از:

مطلوبیت هنجاری و کارکرد فرامادی

به نظر می‌رسد که هر نوع پژوهش و تعمق علمی در مورد ارتباط میان قدرت مخاطبینی و مقوله مطلوبیت هنجاری و کارکرد فرامادی، نوعی «جنبش شناختی» را ترسیم می‌نماید. در این مورد نظام سلطه (بورژوازی) به منزله «نظامی از ایده‌های سلطه‌جو» که با موافقت طرف کم‌قدرت یا گروه‌های فرودست همراه می‌باشد، چارچوب‌بندی می‌شود. از این منظر هژمونی به عنوان رابطه‌ای از قدرت تعریف می‌شود که در آن هژمون و پیروان از نوعی استقلال برخوردارند؛ یعنی قدرت باید پیش فرض خودمختاری و وابستگی محسوب شده

دولت و تحول‌پذیری "قدرت" از اجبارگرایی به... ۱۷

و در عین حال هژمون نیز همواره از احترام به استقلال عناصر فرودست در چارچوب اتحاد هژمونی، اطمینان حاصل می‌کند. از سوی دیگر، هر چند به طور مشخص هژمونی بورژوازی فاقد مطلوبیت هنجاری است، اما چاره‌ای برای گریز از آن نبوده و بر این اساس، هژمونی یکی از شروط آزادی محسوب می‌گردد. مفهوم فلسفی "متفکرین ذاتی" (Organic Intellectuals) جلوه دیگری از "کارکرد فرامادی نظام سلطه" را پیش می‌کشد. بر مبنای باور طرفداران نگرش مزبور بویژه گرامشی، تمامی انسان‌ها فیلسوف بوده و این نوع تمهد فلسفی در زبان (تمامیتی از مفاهیم و فراتر از ترتیبی گرامری و بی‌معنا از لغات)، حس مشترک و مطلوب و مذهب رایج ریشه دارد. بر این اساس، متفکرین ذاتی تحت سلطه بورژوازی، مسئولیت تنظیم پرولتاریا با فلسفه زندگی روزمره را برعهده دارند؛ کارکردی که از ماهیتی ویژه برای قانونمندسازی شیوه‌های اجتماعی ناظر بر سرمایه‌داری برخوردار است. در نتیجه پرولتاریا موجب بسط نوعی دیدگاه گسسته می‌شود که از آن طریق دنیای فلسفی مربوطه در تعارض با فعالیت‌های عملی روزمره ایشان قرار می‌گیرد. در این مورد، راهکار مطلوب برای هضم تنش درونی (متضمن سلطه)، ترویج «فلسفه جایگزین» است که موجب اتحاد مجدد حوزه‌های نظری و عملی شده و تلفیق دقیق فلسفی با عوامل اجتماعی فرودست را شامل می‌شود. این امر کلید تمایز قدرت مطلوب به لحاظ هنجاری بر اساس رضایت از طرف مقابل می‌باشد که خود نیز مبتنی بر رضایت داخلی است. با توجه به توضیحات یاد شده، به طور تلویحی نوعی دوگانگی مشاهده می‌گردد؛ به این معنا که هژمونی از یک سو منبع سلطه است و از سویی مبتنی بر رضایت بوده و در واقع به منزله نوعی تمایل جمعی تلقی می‌شود (Ives, 2004: 113, 151).

پافشاری بر عنصر آگاهی و هدف‌مندی

پافشاری بر حوزه مطالعاتی قدرت پذیرش‌محور، بستر مناسبی برای توجه



همزمان به عنصر آگاهی و هدف‌مندی می‌باشد. در این مورد تمرکز اندیشه انتقادی افرادی چون هورکهایمر به موضوع استیلا به عنوان ویژگی مشخص و تبیین‌گر نظام سرمایه‌داری قرن بیستم قابل شناسایی است. بر این پایه مسأله سوژکتیویته در مرکز توجه نظریه انتقادی نسبت به استیلا قرار گرفته و در این میان جامعه به عنوان «سوژه فعال» تلقی شده و فعالیت افراد نیز واجد عنصر آگاهی و هدف‌مندی در نظر گرفته می‌شود. به این ترتیب باید وجود عقلانیتی محدود را حتی در جامعه بورژوازی پذیرفت (میلر، ۱۳۹۵: ۳۴-۳۳).

قدرت به مثابه مفهومی ارتباطی

به نظر می‌رسد که نقطه شروع و بستر فکری اولیه ویژگی «ارتباطی» قدرت پذیرش محور، می‌تواند آرای ملهم از برداشت نخبه‌گرا به قدرت باشد. در این خصوص پافشاری بر مؤلفه محوری و محدودکننده «اعمال» که از آن طریق، (الف) از قدرت نسبت به (ب) تا حدی برخوردار است که ب را ملزم به انجام کاری کند که در غیر این صورت آن کار را انجام نمی‌داد (Dahl, 1957) مورد تأکید قرار گرفته است. نکته مهم اینکه به‌رغم نگرش تجربی و رفتارگرایانه مزبور به قدرت به عنوان مفهومی ریشه گرفته در تصمیمات محسوس و انضمامی (اشرف نظری، ۱۳۹۱: ۱۹۰)، برخی آن را دارای ایده‌ای دقیق بر محور مفهومی ارتباطی از قدرت دانسته (کلگ، ۱۳۸۳: ۱۲۲) و حتی با وجود سردرگمی میان منابع قدرت، اعتبار قدرت و قدرت واقعی؛ دیدگاه یاد شده مبتکر "برداشت رضایت‌محور مبتنی بر منابع بالقوه" در حوزه علوم سیاسی و جامعه‌شناسی دانسته شده است (Haugaard, 2009: 239). به نظر می‌رسد که در جهت اثبات ادعای یاد شده می‌توان به دو نشانه اشاره داشت: اول مقوله «حوزه قدرت» (Domain of Power) و دیگری ویژگی «قدرت منفی». مفهوم حوزه قدرت برای تعداد طرف‌های (ب) که الف بر آنها قدرت دارد، استفاده شده و بر این پایه، مفهوم منابع شرح و بسط بیشتری یافته و بر حسب

توزیع پول و شهرت، کنترل مشاغل و منابع اطلاعاتی تعریف می‌شود (Dahl, 1986). افزون بر آن استفاده از منابع از طریق بررسی مفاهیم مهارت سیاسی، انگیزش اعمال قدرت و توزیع نابرابر هزینه‌ها بحث شده است (کگل، ۱۳۸۳: ۱۳۰-۱۲۹). مفهوم «قدرت منفی» در چارچوب شروطی که برای اعمال قدرت مطرح شده مشاهده می‌شود و آن هنگامی متحقق می‌شود که اعمال قدرت از طرف «الف» بر رفتار «ب» اثر معکوس داشته باشد، یعنی سبب شود که «ب» در جهت معکوس اعمال قدرت عمل کند (رضوی، ۱۳۵۴: ۹۰-۹۱). این نوع پافشاری بر منابع بالقوه قدرت از سوی تحلیلگران دیگری نیز مورد پذیرش قرار گرفته، اما در عین حال مدعی‌اند که هر چند قدرت به اعمال آن قابل محدودسازی است؛ اما (بر خلاف دال) باید به نحوه تسهیل برخی تصمیمات توسط گرایش‌های نهادی نیز توجه داشت. بر این پایه در چارچوب واژگان مورد استفاده، "عدم تصمیم‌گیری"، خود نوعی تصمیم‌گیری محسوب می‌شود (Bachrach and Baretz, 1962) بنابراین، بُعد دومی از قدرت مطرح می‌شود که تحلیل آن بستگی به پاسخ‌یابی برای این پرسش دارد که: چرا بعضی گزینه‌ها، بخشی از مناقشه نبوده و چه کسی اختیار دارد که بعضی مباحث را کنار بگذارد؟ پاسخ در آنچه که به عنوان «تنظیم دستورالعمل قدرت» شناخته می‌شود جای دارد، مثلاً توانایی بازیگران «برای ایجاد یا تقویت موانعی در فضای عمومی منازعات سیاسی». عبارت دیگر، قدرت توسط بازیگرانی اعمال می‌شود که می‌توانند پیش داوری ذاتی نظام (قوانین بازی) را که در چارچوب نهادها شکل گرفته به نفع خودشان به حرکت درآورده و دامنه انتخاب دربارۀ اینکه چه تصمیماتی اتخاذ شود را محدود کنند. این بعد از تحلیل قدرت، بیشتر بر ساختار تاکید دارد؛ به این معنا که به جای فرض اینکه رابطه قدرت، رابطه بین دو فرد خودمختار است که با یکدیگر مواجه می‌شوند و به جای در نظر گرفتن پیروزی به عنوان شاخص شناسایی فرد قدرتمند، توجه را به این سمت جلب می‌کند که محیط آنها از نظر ساختاری چطور به نفع (به ضرر) یکی از



طرفین است. به عبارت دیگر، در حالیکه بُعد قبلی بر رابطه مستقیم بین الف و ب تمرکز دارد، در اینجا قدرت بیشتر غیرمستقیم و از طریق جای‌گیری در تنظیمات نهادی و توانایی الف در تاثیرگذاری بر این تنظیمات «علیه» کار می‌کند. این نوع برداشت را می‌توان (عملکرد بهتر قدرت از طریق ساخت سکوت) در تحلیل‌های وبر، رابرت میشل یا گراهام آلیسون از بوروکراسی‌ها و همچنین در مفهوم مورد نظر میشل مان (۱۹۹۳) از «قدرت زیرساخت» که از طریق کنترل شرایط خدمات و کالاهای عمومی پی‌جویی می‌شود، مشاهده کرد (Berenskoetter, 2007: 8).

قدرت به عنوان ابزاری برای یکپارچه‌سازی و بسط وفاق اجتماعی

یکی دیگر از وجوه قدرت مخاطبینی به ضرورت «یکپارچه‌سازی جامعه» بازمی‌گردد. بر این پایه، قدرت به عنوان ابزاری نافذ و تعیین کننده در جهت بسط و تعمیق وفاق اجتماعی تلقی شده و قدرت (دولت) به معنای از قوه به فعل درآوردن نوعی «توانایی» است که اعضای جامعه را وادار به انجام تعهداتی می‌کند که به عنوان اهداف آن جامعه «مشروعیت» یافته‌اند. به این ترتیب، قدرت به مثابه ابزاری باید تلقی شود که نظام سیاسی (نه خواص) برای تحقق اهداف کل جامعه به کار برده و همین امر به مشروعیت قدرت منجر شده و آن را بی‌نیاز از کاربرد زور می‌سازد (رضوی، ۱۳۵۴: ۸۰). در چارچوب برداشت از قدرت وفاق‌آفرین و در چارچوب برداشت پارسونزی، نوعی استدلال تمثیلی (Analogical Reasoning) بر محور تمرکز بر «وجوه تشابه پول و قدرت»، از تأثیر شناختی خاصی برخوردار شده؛ چرا که هر دو به مثابه «وسیله گردش» از تأثیری به مراتب بیش از منابع واقعی‌شان در فلز (پول) یا ابزارهای موجود اجبار، نفوذ، اقتناع و ترس برخوردار بوده و بر این پایه، مشروعیت نمادین صاحبان منابع یاد شده از فرصت لازم برای اخذ تعهدات الزام‌آور از دیگران برخوردار می‌شوند. به این ترتیب، جهت‌گیری موردنظر که از کارکرد

دولت و تحول‌پذیری "قدرت" از اجبارگرایی به... ۲۱

قدرت در جهت مساعدت برای کسب نظم و مدنیت رمزگشایی می‌کند؛ مردم را نه «خودپرستان سوداگر» بلکه «بازیگران اجتماعی شده» (Socialized Actors) می‌داند که در جریان جامعه‌پذیری به عاملانی کم و بیش اخلاقی تبدیل گشته، تعهدات الزام آور به آنها تفهیم و بر اساس آنها عمل نموده و به سمت بستری هنجاری که در درون آن کنش اجتماعی اتفاق می‌افتد، سوق داده شده‌اند (کلگ، ۱۳۸۳: ۲۳۵-۲۳۷). نکته مهم اینکه هر چند اختیارات صاحبان قدرت از ماهیت قانونی برخوردار است اما در نهایت، قدرت اعمال و قدرت سلطه، «مبتنی بر نوعی موافقت از سوی تابعین» است (Haugard, 2009). (243-244) نکته نهایی اینکه به‌رغم انسجام منطقی دیدگاه اشاره شده بویژه از بُعد پیوندبخشی میان مصدر، منبع، قلمرو و اثر خارجی و مفهوم «قدرت مشروع» (به عنوان نماد بروز توافق میان مصدر و قلمرو)؛ بدلیل ماهیت انتزاعی آن در باب قدرت تا اواخر دهه ۱۹۸۰ چندان مورد توجه جامعه‌شناسان قرار نداشت تا اینکه عواملی چون توجه هابر ماس به آرای یاد شده زمینه اقبال دوباره به این نوع نگرش پارسونزی را فراهم آورد (رضوی، ۱۳۵۴: ۸۲).

قدرت و رفتار مبتنی بر الگوسازی فرهنگی در جهت تعیین اولویت‌ها

بر پایه تفسیر ابتکاری از قدرت مخاطبینی در قالب "تصویر سوم"، جریان فکری نوظهوری آشکار شد که در صدد تفکیک میان قدرت و اعمال آن (بر خلاف رفتارگرایانی چون دال و یا نویسندگانی چون بکراک و بارتز) برآمد. به این ترتیب، فرایند تثبیت گرایش نظام بیش از مجموعه‌ای از اقدامات منتخب فردی، به رفتار الگوسازی شده فرهنگی و ساختاری گروه‌ها، شیوه‌های عملی نهادها و بویژه انفعال اشخاص وابسته است. دامنه تفسیر یاد شده که بیش از همه متاثر از آرای لوکس است، شکل نهایی قدرت را "آگاهی کاذب" دانست که عدم آگاهی فعالان اجتماعی از "علائق واقعی" را شامل می‌شود. به این ترتیب، (بر خلاف دال) الف زمانی بر ب اعمال قدرت می‌کند که الف برخلاف

منافع ب بر ب تأثیرگذار باشد. از سوی دیگر، ملهم از دیدگاه گرامشی بیان شده که موجودیت قدرت منوط به وجود گسستگی و تضاد میان تفکر و عمل طرف تحت سلطه در مورد واقعیات عینی و جهان می‌باشد (Lukes, 1974: 47). ناگفته نماند که لوکس در چارچوب اثری که در سال ۲۰۰۵ ارائه داد؛ بعد سوم قدرت را نوعی هژمونی دانست که آزادی کمتری برای عوامل اجتماعی قائل است (Lukes, 2005: 114, 123-131)؛ نکته‌ای که باعث شده برخی نشانه‌ای از عقب‌نشینی از "دوگانگی آگاهی کاذب و واقعی" تلقی نمایند. ناگفته نماند که آرنت نظریه قدرت لوکس را کاملاً خلاف قدرت می‌دانست. وی بر مبنای اینکه اقتدار، مشروعیت و شهروندی در مقابله و مخالفت با مفاهیم توتالیتریسم (دولتی) قرار دارد؛ تلاش می‌کند با تعریف و تحدید مفهوم خشونت و ارتباطدهی سازمان یافته آن با مفهوم قدرت، نظریه‌ای منسجم ارائه نماید. بر این پایه، قدرت را در چارچوب اعمال، نه تسلط در نظر گرفته و در عین حال به مؤلفه "پرورش استقلال" نظر دارد؛ به این معنا که قدرت را باید محصول ارتباط ناگسسته میان شهروندان دانست که امکان نوعی استقلال مبتنی بر وابستگی را نیز فراهم می‌کند (Haugaard, 2009: 243). به عبارت دیگر، آرنت در جهت معرفی دریافت اشتراکی یا رضایتی از قدرت، تمایزی اساسی بین قدرت و خشونت فیزیکی قائل شده و قدرت را پدیده‌ای «خلاقانه» از قدرتمندسازی می‌بیند، چیزی سودمند که از طریق با هم بودن آشکار می‌شود؛ آنچه که در جنبش‌های مقاومتی غیرخشونت‌آمیز نمایان شده است (Berenskoetter, 2007).

قدرت مخاطبینی متضمن استقلال و وابستگی متقابل

تفسیر مخاطب‌محور از قدرت، زمینه تبیینی منطقی از وضعیت توأمان «قدرت سلطه و اعمال» را پیش می‌کشد که در عین حال پدیده‌ای مطلق و خنثی نبوده، بلکه متضمن استقلال و وابستگی متقابل است. بر این پایه، هر چند فعال الف

در مسیر اعمال قدرت به ب از اختیار بیشتری برخوردار است، اما کماکان تا حدی به منابع ب وابسته است؛ وضعیتی که به ب نوعی خودمختاری می‌بخشد. نکته دیگر اینکه از نظر گیدنز، ماهیت تلویحی رضایت در قدرت، ریشه در دانش عمومی و قوی اجتماعی بر اساس آگاهی عملی دارد، دانشی اجتماعی که امکان تعامل منظم را فراهم می‌نماید. در همین زمینه بوردیو (۱۹۸۴) به نحوه توجیه بورژوازی در جهت "اجتماعی‌سازی" رفتار مطلوب توجه دارد که در عین حال متضمن نوعی سرمایه‌گذاری فرهنگی است. در این مورد به کاربست زبان در ایتالیای پیش از اتحاد توجه شده؛ چرا که تبدیل کردن زبان فلورانسی (به عنوان زبانی غنی از فرهنگ و ادبیات و مختص اقشار تحصیل کرده) به زبان رسمی آنهم در جامعه‌ای که کمتر از دو درصد از جمعیت در مکالمات روزمره از آن استفاده می‌کردند؛ نه "جنبش هژمونی نخبگان" بلکه نوعی سرمایه فرهنگی باید تلقی شود که طبقه بورژوازی به آن دست یافت (Haugaard, 2009: 246-248).

قدرت و دانش در ارتباطی متقابل و در هم تنیده

نگرش پذیرش‌محور به قدرت نوعی پیوند متقابل میان قدرت و دانش را نیز مطرح می‌کند. بر این مبنا، فراتر از مقوله "عملکرد دولت" بر وجه "تمامی (سراسری) جامعه" تاکید شده و بیش از قوانین و نهادهای رسمی، بر تکنیک‌های قدرت پافشاری می‌شود که به باورها، سبک زندگی و اعتقادات افراد شکل داده، جهت و نظم می‌بخشند. در این فرایند در کنار دولت؛ نقش‌آفرینی توسط خودمان، دیگران و نهادهای اجتماعی انجام می‌شود. بر این پایه، قدرت به مثابه چیزی که به طور گسترده توسط جزئی کانونی (دولت، سرمایه ...) علیه مردم بکار می‌رود، تلقی نشده بلکه در جامعه جریان داشته و در عین حال مردم را کنترل می‌کند. حتی در مواردی مردم قدرت را علیه خود بکار می‌برند. به‌زعم فوکو این نوع برداشت مدرن از قدرت به نیمه قرن شانزدهم باز

می‌گردد، یعنی از زمانی که نظریه پردازان ضد ماکیاول در صدد دستیابی به راه‌هایی برای نفوذگذاری و شکل‌دهی به رفتار افراد برآمدند. این روند توسعه بویژه در قرن هجدهم به زمینه‌ای برای شکل‌گیری مقوله "قدرت مشرف به حیات" (Biopower) تبدیل شد که تکنولوژی‌های جدید نظم (بخشی) به جوامع را دربر می‌گیرد. در نهایت، قدرت مدرن در "تکنولوژی‌های شبانی" (Pastoral Technologies) متبلور گردید که جلوه اولیه آن در کلیسا مشاهده می‌شد. "قدرت شبانی" (Pastoral Power) درونی‌سازی نرم‌ها و ایده‌ال‌ها را ضروری می‌داند، دستورکاری که در جلوه‌های سکولار آن نیز کماکان مشاهده می‌شود (Bevir, 2013: 153-155). این نوع برداشت ناگزیری و ایجابی به قدرت، از ارتباطی انکارناشدنی با «آگاهی اجتماعی» برخوردار است که در دانش مشترک اجتماعی ریشه دارد. لذا بیش از وجه منفی قدرت (دارای هیبتی تعارضی و مبتنی بر زور - فرضیه رایش)، ویژگی مثبت داشته و به همین دلیل نیز برای کنشگران اجتماعی ناپیدا است (فرضیه نیچه). در عین حال این نوع کنشگران در نظام‌های فکری شکل دهنده به روابط ویژه سلطه، از نقش مهمی برخوردارند؛ به این معنا که طبقه‌بندی‌های معنایی جهان را به لحاظ منطقی تنظیم می‌نمایند. به عبارت دیگر، تسلط نظام فکری مطلوب قدرت منوط به ارتباطی با حقیقت و اثبات نظام‌های مختلف فکری است. در این ارتباط، تعارض میان نظام قدرت مدرن و مجموعه پیچیده قدرت پسامدرن نیز پیش کشیده می‌شود که اولی قدرت در قالب معنایی مبتنی بر زور و اجبار است که عموم آن را درک می‌کنند. از این زاویه، اصل حاکمیت هابزی، اقتدارگرایی خشونت‌محور را به عنوان منبع نهایی نظم اجتماعی به نمایش می‌گذارد. اما در جلوه پست‌مدرن قدرت، سازوکاری چون زندان تأدیبی نماد نوعی قدرت قانونی و مثبت تلقی می‌شود؛ وضعیتی که با هدف‌گذاری موضوعات اجتماعی و ایجاد نظام هنجاری پیوند خورده است. بر این پایه، مجرم کسی نیست که جامعه علیه وی اعلان جنگ کرده باشد، بلکه تنها «مورد



ناموفق اجتماعی‌سازی» است که می‌بایست مجدداً «اجتماعی‌سازی» شود. بر این اساس، مجازات بیش از تأثیرگذاری بر جسم مجرم، باید روح او را متأثر نماید (Haugaard, 2009). نکته‌نهایی اینکه بر خلاف رویکرد لوکس که اولاً بیشتر کارگزارمحور (Agency-oriented) بوده و به تحلیل‌گران امکان داده دوگانه عوامل «قدرتمند» و «بی‌قدرت» را در نظر بگیرند؛ ثانیاً مفهوم‌سازی کمی از ساختار ارائه می‌کند و ثالثاً توجه کمی به این مهم دارد که فرد قدرتمند واقعا چطور منافع فرد بی‌قدرت را شکل می‌دهد؟ در مقابل، رویکرد فوکو بر ردیابی سازوکارهای محکم تاریخی یا «تکنیک‌های سوژه‌سازی» (Techniques of Subjectification) تمرکز دارد؛ برداشتی که به «صورت‌زدایی از رابطه قدرت» (De-facing Power Relations) یا به «شخصیت‌زدایی قدرت» (Impersonal Power) منجر شده است (Berenskoetter, 2007: 11).

قدرت بر پایه نفی اقتصادگرایی و پذیرش مشروعیت سیستم اجتماعی

مقوله «مشروعیت سیستم اجتماعی» یکی دیگر از استلزامات ناشی از برداشت پذیرش‌محور نسبت به قدرت می‌باشد. بر این اساس، مشروعیت به پذیرش سیستم اجتماعی به وسیله توده مردم اشاره داشته و متأثر از ایدئولوژی بورژوازی، آگهی تکنوکراتیک و هماهنگ شدن مردم از طریق تبلیغات و فریب می‌باشد. در این ارتباط به «سازوکارهای دموکراسی صوری» نیز که توهم مشارکت در تصمیم‌گیری را به وجود می‌آورد، اشاره شده است. در این زمینه هابرماس معتقد است که سیستم سیاسی در جهت منفعل نگه‌داشتن مشارکت مردم باید از روش «خودسوداندیشی مدنی» (Civil Privatism) سود ببرد؛ به این معنا که مردم به منافع خصوصی خود سرگرم شده و در فضای ارتباطات اجتماعی و حل مسائل دخالت نکنند. آلتوسر نیز مانند گرامشی و هابرماس نقشی تعیین‌کننده برای ایدئولوژی و سیاست قائل بوده و این دو را

شرط وجودی اقتصاد می‌داند. به‌زعم وی ایدئولوژی کارویژه کلی ارتباط مردم با شرایط وجودیشان را برعهده داشته و از بازتولید سلطه‌پذیری کارگران در برابر ایدئولوژی سلطه‌سخن می‌گوید (کلگ، ۱۳۸۳: ۲۷۸-۲۸۰). در نهایت، می‌توان به آرائی توجه داشت که به چگونگی نقش‌آفرینی رضایت و پذیرش در حوزه قدرت، از منظر "قدرت به" (Power to) یا "قدرت رابطه‌ای" (Relational Power) در برابر "قدرت بر" (Power over) که مبتنی بر توانایی است (An Ability-Based) توجه دارند. در این مورد دودینگ (Dowding 1991) از "قدرت به" به عنوان در بردارنده روابط اجتماعی و نمایان‌گر «قدرت اجتماعی» (Social Power) سخن گفته و آلن (Allen 1999) آن را "توانایی یک کنشگر یا مجموعه‌ای از کنشگران برای محدود ساختن انتخاب‌های موجود کنشگران دیگر یا مجموعه‌ای از کنشگران" تلقی می‌کند (Pansardi, 2012: 75-76)

با توجه به توضیحات بالا می‌توان گفت که برداشت مبتنی بر پذیرش، موجبات چندبعدی‌نگری به قدرت (دولت) و مسیر تبدیل‌سازی آن به ابزار "وفاق و یکپارچگی اجتماعی" را در پیش می‌گیرد. رویکرد مزبور با تکیه بر حس مشترک و با عملکردی نظام‌مند تلاش داشته که قدرت را بصورت "مفهومی خوشه‌ای و پیچیده" تعریف عملیاتی نماید. بر این پایه، بحث در زمینه قدرت از درک شهودی آن بر مبنای اجبار و اضطرار (به عنوان برداشتی دارای مغایرت دیالکتیکی با آزادی) به سمت پافشاری بر مقوله "رضایت مخاطبینی" سوق یافته است. به این ترتیب، هر چند در هر دو رویکرد، قدرت مرکزیت و نقش کانونی دارد، اما در تبیین ابعاد و شاخصه‌ها اختلاف فاحش دیده می‌شود.

نتیجه‌گیری: قدرت در عصر پسا فوکویی

چگونگی اثرگذاری مؤلفه "رضایت" بر نگرش‌های معطوف به قدرت در مطالعات سیاسی و اجتماعی و خاصه اندیشه‌ورزی معطوف به دولت،

مسئله محوری این نوشتار را دربر گرفته است. در جهت آزمون فرضیه مورد نظر، بعد از آشنایی با برخی پیچیدگی در ابعاد مفهومی قدرت، عوامل تأثیرگذار بر بازنگری در نگرش جبرگرا به قدرت که به پذیرش تأثیر رضایت مخاطبینی در این حوزه اندیشه‌ورزی منجر شده؛ مورد بررسی قرار گرفت. در این راستا، پیامدهای نگرش رضایت‌محور به عنوان جنبشی شناختی تشریح گردید. نتیجه حاصل را می‌توان در دو نکته خلاصه کرد: اولاً پافشاری بر عنصر رضایت (چگونگی تأثیرپذیری درونی مخاطب روند اعمال قدرت) به تصویری چندوجهی و خوشه‌ای از این مقوله (قدرت) منجر می‌شود و ثانیاً تصویر روشنی از چگونگی تحول مفهومی و تحلیلی مقوله قدرت در حوزه مطالعات دولت را پیش می‌کشد. نکته مهم اینکه توضیحات ارائه شده در این نوشتار به ابعاد صرفاً نظری مربوطه که در آرای نظریه‌پردازان انعکاس یافته توجه دارد؛ در حالیکه در صحنه عملی سیاست یا الگوی تعامل میان قدرت سیاسی و مخاطبین اجتماعی، مقوله «قدرت مبتنی بر عنصر پذیرش مخاطب در عصر جهانی شدن و ظهور شهروندی جهانی» با نوعی «مصادره به مطلوب» مواجه شده و در نهایت به سوی کارکردی متناسب و منطبق با مطالبات قدرت سیاسی هدایت شده است. در این مورد به شیوه جدید حکومت‌داری از رهگذر ترکیب آلیاژگونه "قدرت و تکنولوژی و روان" توجه شده و نسبت به تهدید ناشی از اینکه دولت‌ها با بهره‌گیری از ابزارها و ابزارک‌های الکترونیک و با حضور تام‌وتمام در فضای مجازی، به تقویت کارویژه‌های خود پردازند، هشدار داده شده است. به این ترتیب، در عصر نقش‌آفرینی قدرت با ویژگی‌های متکثر، نسبی، ضدجوهری، پسامدرن، شبکه‌ای شده، مجازی و سایبری باید به تقابل میان ابزارهای مکانیکی (همراه با مشروعیت فیزیکی) دولت با شهروندان جهانی تأکید کرده و نسبت به نگرانی‌هایی در مورد امکان استیلای حاکمیت دولت بر چهار منبع اطلاعات یعنی قانون، معماری اطلاعات، هنجارهای اجتماعی و بازار باید حساسیت داشت (م.ک: خلیلی، ۱۳۹۴). این نوع ابهام و تردید در «کارکرد فضای



مجازی به‌مثابه جایگزین جامعه مدنی» به تدریج از سویه‌های غیر دموکراتیکی (به ویژه در قالب تحکیم بوروکراسی دولتی) نیز برخوردار شده و آرمان مبتنی بر امکان «ساختار شکنی دولت ملی و بازسازی دموکراسی از طریق بازآفرینی دولت محلی و شکوفایی آن از طریق ابزارهای الکترونیک» را متزلزل ساخته است؛ آنچه که می‌توان «حکومت بر فرد و جمعیت از طریق زیست‌فرهنگ» دانست. نکته مزبور از سوی نویسندگانی چون اوگنی موروزف در کتاب «توهم نت، سویه تاریک آزادی اینترنتی» (۲۰۱۲) مورد تأکید قرار گرفته است (رحمانی‌زاده دهکردی، ۱۳۹۴).

فهرست منابع

الف) فارسی

- جمشیدی، محمد حسین و افشین شامیری، (۱۳۹۷)، «تیین ارتباط فرهنگ و قدرت در روابط بین‌الملل»، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۷، شماره ۱.
- خلیلی، محسن، (۱۳۹۴)، «کشاکش دولت الکترونیک با دموکراسی الکترونیک»، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره ۱، شماره ۳.
- رحمانی‌زاده دهکردی، حمیدرضا، (۱۳۹۴)، «سویه‌های غیردموکراتیک فضای مجازی و ساختار سیاسی، اجتماعی دولت»، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره ۱، شماره ۳.
- رضوی، محمد، (۱۳۵۴)، «مقاله قدرت و علم سیاست»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱۸.
- سلیمی، حسین، (۱۳۹۴)، «دولت - ملت‌های مدرن و نسبت آن با منازعه»، دولت‌پژوهی، سال اول، شماره ۲.
- کلگ، استوارت، (۱۳۸۳)، چارچوب‌های قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کیوان حسینی، اصغر، (۱۳۹۲)، مقدمه‌ای بر روند تحول در مطالعات امنیتی، تهران: مرکز مطالعات راد.
- گوهری مقدم، ابوزر و حامد کیانی مقدم، (۱۳۹۸)، «الگوی مذاکره در دیپلماسی نبوی»، دو فصلنامه علمی دانش سیاسی، سال ۱۵، شماره ۱.
- میلر، پیتر، (۱۳۹۵)، سوژه، استیلا و قدرت، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشرنی.
- لوکس، استیون، (۱۳۷۰)، قدرت؛ نگرشی رادیکال، ترجمه عماد افروغ، تهران: نشر رسا.
- نای، جوزف، (۱۳۹۳)، آینده قدرت، ترجمه محمد حیدری و آرش فرزاد، تهران: فرزاد.
- نظری، علی اشرف، (۱۳۹۱)، سوژه، قدرت و سیاست، تهران: آشیان.

ب) انگلیسی

- Becker, Howard and Harry E. Barnes, (1961), *Social Thought from Lore to Science*, New York: Dover Publications, Inc.
- Baldwin, David, (2013), "Power and International Relations", in: *Handbook of International Relations*, London: SAGE Publications Ltd.

- Baumam, Zygmunt, (1987), *Legislators and Interpreters*, Cambridge: Polity Press.
- Bachrach, P. and M.S. Baratz, (1962), "Two Faces of Power", *American Political Science Review*, N0. 56.
- Barnes, B, (1988), *The Nature of Power*, Cambridge: Polity Press.
- Berenskoetter, Felix, (2007), "Thinking about Power" in: Felix Berenskoetter and M.J. Williams (ed), *Power in World Politics*, Rutledge.
- Bevir, Mark, (2013), *A Theory of Governance*, California: University of California Press.
- Dahl, R. A, (1957), "The Concept of Power", *Behavior Science*, Volume 2, Issue 3.
- Dahl, R.A, (1986), "Power as the Control of Behavior. In: S. Lukes(ed), *Power*, Oxford: Blackwell.
- Foucault, Michel, (1979), *Disciplin and Punish*, Harmondsworth: Penguin.
- Favre, Maroussia, Brendon Swedlow & Marco Verweij, (2019), "A Cultural Theory and Model of Power Relations", in: <https://doi.org/10.1080/2158379X.2019.1624060>.
- Gramsci, Antonio, (1971), *Selections from the Prison Notebooks*, Quintin Hoare and Geoffrey No well Smith (eds), Lawrence and Wishart.
- Haugaard, Mark and Stewart R. Clegg, (2009), "Why Power is the Central of the Social Sciences?", in, Stewart R. Clegg and Mark Haugaard(ed), *The Sage Handbook of Power*, London: Sage , LTD.
- Haugaard, Mark, (2009), "Power and Hegemony", In: Haugaard, Mark and Stewart R. Clegg (2009), *The Sage Handbook of Power*, London: Sage, LTD.
- Guzzini, Stefano, (Summer 1993), "Structural Power: The limits of Neorealist Power Analysis, *International Organization*, No. 3.
- Lloyd S. A, (2013), *Hobbes Today: Insights for the 21th Century*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Ives, Peter, (2004), *Language and hegemony in Gramsci*, London: Pluto.
- March, james, (1966), "The Power of Power", in: David Easton (ed), *Varieties of Political Theory* (Englewood Cliffs), NJ: Prentice-Hall.
- Morris, Peter, (2002), *Power, A Philosophical Analysis*, UK: Manchester University Press.
- Mills, Wright, (1969), *Power Elite*, New York: Free Press.
- Pansardi, Pamela, (2012), "Power to and Power Over: To Distinct Concepts of Power", *Journal of Political Power*, Vol. 5, No.1.
- Russel, Bertrand, (1938), *Power, A New Social Analysis*, London.
- Vasquez, John, (2004), *The Power of Power Politics: From Classical Realism to Neotraditionalism*, At the Power of Power

دولت و تحول‌پذیری "قدرت" از اجبارگرایی به... ۳۱

Politics, New York: Cambridge University Press.